



نشست ها و همایش ها



محکمی بر این امر دانست، و در این خصوص گفت: با سفر کردن به این منطقه و مشاهده مشترکات فرهنگی و زبانی، این حس به فرد منتقل می‌شود که گویا در وطن خود است. وی زنده بودن این فرهنگ و زبان را مرهون وجود افرادی چون اقبال دانست و گفت: الهامات شعری علامه اقبال تحت تأثیر مولوی و حافظ و سعدی است و ما وظیفه خود می‌دانیم کسانی را که به فرهنگ ملی و میراث معنوی ما خدمت می‌کنند، ارج نهاده و به یاد آنان باشیم.

نخستین سخنران این نشست دکتر تحسین فراقی، استاد زبان و ادبیات اردو در دانشگاه پنجاب، و استاد مدعو



تحسین فراقی

دانشگاه تهران، در مورد «تأثیر مولوی در اندیشه محمد اقبال لاهوری» به ایراد سخن پرداخت. وی برای تاریخ فکری بشر، مکاتب مختلفی را ترسیم کرد که در تضاد یکدیگر هستند. وی به موضوع امید و ناامید بودن به زندگی اشاره کرد و اقبال و مولوی را در این مورد به عنوان دو پرچمدار این اصل دانست.

پنجاهمین نشست از سلسله نشست‌های مرکز پژوهشی میراث مکتوب با عنوان «سرچشمه زلال تأثیر مولوی بر اقبال لاهوری» روز دوشنبه ۱۳ آذر در محل مرکز برگزار شد.

در این نشست که به مناسبت انتشار کتاب ماهتاب شام شرق برگزار شد، آقایان دکتر تحسین فراقی، کریم زمانی، محمدحسین ساکت و خانم دکتر سهیلا صلاحی مقدم به عنوان سخنران شرکت داشتند.

در ابتدای نشست، اکبر ایرانی، رئیس مرکز، ضمن خیر مقدم به مدعوین و نمایندگان سفارت پاکستان، به سابقه این گونه نشست‌ها پرداخت.

ایشان ضمن اشاره به برگزاری همایش بین‌المللی یکصد و بیست و هشتمین زادروز علامه اقبال که در آبان ماه سال ۸۳ از سوی این مرکز با همکاری چند موسسه دیگر در تالار علامه امینی دانشگاه تهران، و چاپ مجموعه مقالات آن همایش در کتاب ماهتاب شام شرق، هدف از این نشست را احترام به مقام علمی و ادبی علامه اقبال دانست.

رئیس مرکز ضمن برشمردن اینکه زبان فارسی در منطقه شبه قاره و ورارود همچنان زنده و پویا است، مشاهدات خود در سفر قزاقستان و تاجیکستان (سمرقند و بخارا) را دلیل





خودی عرفانی است.

اقبال جاویدنامه را برای پسر خود، جاوید سروده و در انتهای کتاب نیز وصیتی دارد. مطالب این کتاب با جوانان شروع و برای جوانان ختم می‌شود. وی هنجارگریزی را شاخص اصلی جاویدنامه دانسته و این را نیز از جاودانگی این شاعر تلقی می‌کند.

خانم صلاحی مقدم افزود: اقبال فردی خلاق است که از تفکر مولوی تقلید نکرده، بلکه جاویدنامه که در قالب مثنوی و با وزن بحر رمل سروده شده فقط به لحاظ فرمالیستی به شکل و صورت آن درآمده و تقلیدی در کار نیست.

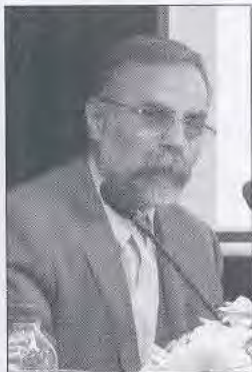
وی در بخش پایانی سخنان خود اقبال را منتقد دو فکر غالب جهانی آن دوران یعنی ملوکیت و اشرافیت و حکومت اشتراکی کمونیستی معرفی کرد و این دو اندیشه را به دلیل غیرالهی بودن از جانب وی مردود شمرد.

وی افزود: علامه محمد اقبال به خود زنده رود می‌گوید و این لقبی است که مولانا در تخیل به او داده است. او وحدت را مطرح می‌کند که سه مرحله است: وحدت انسان با خدا، وحدت انسان با انسان؛ و وحدت انسان با پیامبران. در جاویدنامه، وحدت انسان با انسان به اوج می‌رسد، بطوری که با مولانا یکی می‌شود و گویی مولوی

شعر می‌سراید.

دیگر سخنران این نشست، استاد کریم زمانی، مولوی پژوه و مفسر مثنوی بود.

وی سخنان خود را با این جمله آغاز نمود که نمی‌توان دریا را در پیمانه جا داد، مقایسه تطبیقی بین بزرگان و اندیشه‌هایشان که الان نیز بسیار باب شده است، کاری بسیار



کریم زمانی

فراقی تأثیر مولوی بر اقبال را ارتباط فکری و افکار و اندیشه‌های آن دو شمرد و گفت: مولوی تنها نماینده فکری شرقی بود که اقبال او را مرشد و پیر خود قرار داد و در آثارش مولوی را با نام‌های مرشد مولوی، پیر یزدانی، آخوند روم، دانای راز و... معرفی می‌کند.

وی گفت: به نظر می‌رسد مولوی که دارای اندیشه‌های ناب و کمالات شعری است، بطور کامل در وجود اقبال نفوذ کرده است و اگرچه میان آنها فاصله زمانی ۷۰۰ ساله است، اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که رشد فکری زائیده زمان نیست، بلکه بلوغ فکری مهم است.

تحسین فراقی افزود: شباهت‌های زیادی بین اقبال و مولوی وجود دارد که باعث حیرت است. شیفتگی اقبال به مولوی نه تنها در اشعار بلکه در نثر اقبال هم به چشم می‌خورد و این تأثیرپذیری اقبال از مولوی کورکورانه نبوده و تحت تأثیر همین شیفتگی و تشابه فکری است.

وی به نگاه مولوی به انسان پرداخت و گفت: مولوی معتقد است انسان قدر خود را در جهان نمی‌داند و سعی می‌کند در اشعارش شکوه و عظمت انسان را به یاد او بیاورد. توجه به مسائلی چون عشق، تصوف، حیات، زمان و مکان که مولوی به آن پرداخته است در عصر اقبال و به زبان اقبال نیز بیان شده است.

دکتر فراقی در پایان به بازسازی اندیشه دینی در اسلام اشاره کرد و چنین گفت: اقبال، در چهارمین سخنرانی خود، درباره رفع مشکلات و بحران عصر جدید رجوع به خدا را تنها راه حل می‌داند و امروز نیز جهان به یک مولانای رومی محتاج است که امید را در مردمان زنده کرده و آتش عشق و زندگی را شعله ور کند.

دکتر سهیلا صلاحی مقدم، استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء، دیگر سخنران این نشست بود. وی سخنان خود را تحت عنوان «پایوری در سیر ملک و ملکوت» ارائه کرد و گفت: محور افکار

شهبسوار بلند پرواز شرقی، یعنی علامه اقبال، بحث خودی است، که در آثارش به شکل خودی عرفانی و خودی اجتماعی، ظهور یافته است. ما در تمامی آثار اقبال به خصوص جاویدنامه با یک عرفان اجتماعی روبه‌رو هستیم و این برای جهان امروز بسیار کارساز است، ملک، همان سیاست خودی، و ملکوت،



مریم صلاحی مقدم

ما در هر رشته‌ای کتب بسیاری داریم. در مباحث فقه، کلام، فلسفه و... کتابهایی چون مجمع البیان، مفاتیح الغیب، لطایف الاشارات و... ولی قابل درک نیستند. مولانا این مسائل را در مثنوی و هم در دیوان شمس، طوری بیان کرده است که قابل درک و فهم هستند، در حالی که این گونه مباحث به لحاظ دشواری، نفس‌ها را به شماره انداخته بود.

وی در پایان به بیان اعجازهای کلامی و تمثیلی مولوی پرداخته و به چند نمونه نیز اشاره کرد.



خطرناک و غلط انداز است. و کار هر کسی نیست که با نوک زدن به دو مکتب در عرفان، این مقایسه‌ها انجام می‌شود. در نمایی ظاهر ساده ولی در واقع ناشدنی است. بطور مثال در بررسی عرفان هندو و عرفان اسلامی، نه عرفان هندو سطحی است و نه عرفان اسلامی، که تکلیف درس دانشگاه‌ها شود. این کارها محققانی را می‌خواهد که دود چراغ خورده و تطبیق این رشته‌های خاص در اواخر عمرشان میسر می‌شود. وی بود و نبود خود و هر آنچه را که از نظر روحی و فکری - دارد از مولانا دانست. و مولانا را در سطح جهانی نقطه مشترک تفکر و گفت و گو تلقی کرد و گفت: در حال حاضر مولانا، در سطح جهانی مطرح است. بسیاری از دانشمندان و اندیشمندان در داخل جغرافیای خود داریم که مطرح هستند ولی نقطه اشتراک جهانی نشده‌اند. بزرگانی چون شیخ مفید و شیخ صدوق. اما بزرگانی مثل سعدی و خیام و طوسی جهانی شده‌اند و در این میان مولانا از همه چهره‌های علمی و عرفانی زمان شگنتر است. هم در ایران و هم در جهان گرایش‌های وسیعی نسبت به اندیشه‌ها و افکار مولانا حاصل شده و البته این چیزی نیست که الان کشف شده باشد. قدر و منزلت مولانا در سده‌های قبل هم کشف شده بود. اما در سطح عموم به اندازه امروز آشکار نبود.

استاد زمانی، نیکلسون را علمی‌ترین مصحح در باب مثنوی دانست و گفت: از نظر نیکلسون جنبه‌های هنری و زیبا شناسانه در سرتاسر مثنوی موج می‌زند. و مولوی یک تنه و در یک زمان ترکیبی از اکهارت آلمانی، سنت آگوستین و شکسپیر بزرگ است که موجب تحیر اوست. همانطور که می‌دانید اکهارت اوج اعلائی عرفان غرب است و تقریباً هم زمان مولانا بوده، ولی برای جامعه ما شناخته شده نیست. و این که آثار مولانا زنده و جاوید مانده است دلایل متعددی دارد که اصلی‌ترین آن ابتکار و نوآوری مولوی است.



آخرین سخنران محمد حسین ساکت بود که مدیریت این نشست را نیز عهده‌دار بود. وی که نویسنده، مترجم و نیز گردآورنده ماه‌تاب شام شرق است، اقبال را نه تنها شاعر بزرگ جهان اسلام بلکه اندیشمند برجسته جهان معاصر معرفی کرد. او گفت: ایرانیان بیش از پنجاه سال است که از

اقبال سخن می‌گویند. از نظر ما ایرانیان، اقبال احیاگر سترگ زبان فارسی در شبه قاره است. اگر به یاد بیاوریم هنگامی که اقبال زبان فارسی را به عنوان وسیله پیام رسانی خودش برگزید، دست استعمار انگلیس آگاهانه می‌خواست ریشه این درخت کهن را در آن سرزمین قطع کند. اقبال می‌توانست به آسانی همانند



محمد حسین ساکت



تاگور زبان انگلیسی را برگزیند و به همان نام آوری و شناخت برسد. جز اینکه تاگور این بخت را داشت که یکبار به ایران سفر کند. ولی اقبال این بخت را نیافت و آرزومند سفر به ایران ماند. بنابراین اقبال پاره وجود ماست، ما علامه اقبال را به همان اندازه که برادران پاکستانی مان از خودشان می دانند اگر نگوییم بیشتر. به همان میزان از خودمان می دانیم. این دانشمند بزرگ رمز پایدگی و دوستی دو ملت ایران و پاکستان است و حتی می تواند از نظر سیاسی نقطه عطفی نیز باشد.

وی در ادامه به چگونگی گرایش اقبال به مولانا اشاره کرده و گفت: اقبال کارهای اندیشمندان و شاعران بزرگ شرق و غرب را خوانده بود و در دانشگاه کمبریج پای درس چهره های بزرگ تاریخ اندیشه و فلسفه غرب زانو زده بود. اقبال پیش از اینکه به مولانا دل ببندد در یادداشت هایش از شاعران بزرگی چون بیدل و گوته ارج گذاری کرده. ولی از مولانا تنها با یادی از نبوغ او در نگارش و سرایش تمثیلات سخن گفته است و به نظر بعضی پایان نامه دکتری اش نیز درباره مولوی بوده. ولی ما پیش از این به توجه و علاقه اقبال بر مولوی اعتقاد داریم حتی از دوران دانشجویی اش. اقبال پس از پذیرش پاره ای از اندیشه های مک تاگارت و جیمز وارد و خواندن نیچه و برگسون تازه دریافت که اندیشه های اصلی این اندیشه گران غربی در مولانا نیز یافت می شود.

مولانا به سان مک تاگارت به ابدیت و جاودانگی باور داشت. مانند جیمز وارد، کثرت گرایی معنوی را می پذیرفت و همچون نیچه به تکامل و آزادی باورمند بود و به سان برگسون حرکت را همچون ذات حقیقت و اشراق و سرچشمه دانش و آگاهی می دانست.

آری، اقبال گمشده خویش را در پس هفت سده که از روزگار مولانا می گذشت در پیر و مرشدش پیدا کرد. زبان روان و گیرایی مثنوی از همان آغاز پذیرای اقبال بود و همراه با گزیده هایی از آیه های قرآنی و اشاره های داستانی و سخنان پیامبر خدا و تمثیلات شیرین و پندآموز همگی دست به دست هم می داد تا در دل هر خواننده ای بنشینند.

وی به گسترش مثنوی در قرون مختلف و به نگارش درآمدن آن و شرح های مختلف در زبانهای گوناگون و به راه پیدا کردن مثنوی و مثنوی خوانی به دربار شاهان هند اشاره کرد. وی گفت: هیچ دانشمندی تا به حال در راه یافتن فلسفه مولانا دست به نگارش و کارگشایی برای انسان و جامعه بشری نزده است و اگر بگوییم اقبال لاهوری بود که برای نخستین بار به چنین کارشگری دست زد، گزاف نگفته ایم. اقبال ابتدا به این عربی و وحدت وجود گرایش داشت ولی کم کم با گزینش مولانا به عنوان پیر و مراد خویش از این عربی فاصله گرفت و به وحدت شهود گرایید. و اینک، این شولای، این شورآفرینی مولانا است که به تن اقبال راست می آید و غرب با همه فریبندگی هایش در وی کارگر نمی افتد. و یگانه چاره ساز خرد آتش مولانا است. اقبال در اسرار خودی شرح می دهد که چگونه مولانا به خواب او می آید.

استاد ساکت در پایان به تشابهات اقبال به مولانا از نظر سیاسی و اجتماعی و بیان دلتنگی ها اشاره نمود.

مولوی می گوید:

ما دل اندر راه جان انداختیم

و اقبال می گوید:

پس از من شعرمنخوانند و دریابند و می گویند

جهانی را دگرگون کرد یک مرد خودآگاهی

